

# حالات شیخ محمدعلی حزین

(برگرفته از اتفاق الاخوان)

تألیف

کلب حسن خان  
کلب حسین خان

با پیشگفتار و اهتمام

عارف نوشاهی

## پیشگفتار

رساله حالات شیخ محمدعلی متخلص به حزین به استناد یادداشتی بر ظهریه نسخه لاهور - که خط آن با رساله متفاوت نیست - بخشی از کتاب اتفاق الاخوان تألیف کلب حسن خان و کلب حسین خان دو برادر شیعی مذهب هند است. یادداشت این است:

«حالات شیخ محمد علی متخلص به حزین»

از کتاب نسخه [کذا] اتفاق الاخوان تألیف مرزا کلب حسن خان و مرزا کلب حسین خان بهادر دویتی کلکتر سراز؟ ضلع فرخ آباد.»

ترکیب اتفاق الاخوان و به دنبال آن نام دو کس، مشعر بر این است که کتاب نگاشته دو برادر است که شاید دومی Deputy Collector یعنی قائم مقام و نایب گردآور یکی از قصبات بخش فرخ آباد در عهد انگلیسیان (سده ۱۳ هـ / ۱۸ م) بوده است.

از داخل متن شواهدی درباره خانواده مؤلف / مؤلفان نیز در دست است. برادر مؤلف / مؤلفان میرزا محمدصادق خان در لکهنو زندگی می‌کرد و نسخه‌ای از دیوان حزین به خط شاعر نزد او به همراه اسباب منزلش غارت شد (برگ ۱۰a). من در کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، مجموعه‌ای خطی به شماره  $\frac{PC III 53}{1164}$  دیده‌ام که شامل دو رساله: کثیر الفوائد تألیف امداد علی بن نور علی و ترجمه الشریعة تألیف محسن بن مرتضی "فیض" کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ) است. هر دو رساله به خط امداد علی در ۱۲۴۳ هـ است. در ترقیمه ترجمه الشریعة نامی از میرزا محمد صادق برده شده که وصی شیخ علی

۱. در تحریرهای متأخر شبه قاره املای "میرزا" معمولاً با حذف یاء است.

حزین بود. احتمال می‌دهم که این شخص همان کسی است که در رساله حالات حزین از او نام برده شده است. ترقیمه این است :

«فارغ شد... امدادعلی بن نورعلی... از تحریر این رساله شریفه کثیرالمنفعه، به کمال عجلت در دو روز، از مجموعه نسخ مملوکه مرزا محمد صادق صاحب... وصی شیخ علی حزین مغفور، در بلده کانپور، به تاریخ... ۱۲۴۳ هجری نبوی...».

جد مؤلف رساله حالات حزین میزبان حزین در بنارس بود. مؤلف رساله درباره او می‌نویسد: "هیچ کس از مغول مثل جناب جد امجد مرحوم مقتدر و صاحب مال و زر نبود" (5 b) و سپس صحبت از "هم قومی و هم وطنی از ولایت" به میان می‌آورد. در نوشته‌های قرن ۱۲ هـ به بعد در شبه قاره اصطلاح "مغول" برای ایرانی و اصطلاح "ولایت" برای ایران به کار رفته است. پس از تعبیرات مؤلف می‌توان نتیجه گرفت که جد او ایرانی بود و از ایران به هند هجرت کرده در بنارس توطن اختیار کرده بود و چه بسا که منظور او از "هم قومی"، خویشاوندی و قرابت خانوادگی با حزین باشد. بنابراین رفتن حزین به بنارس و اقامت کردن در آنجا بی علت نبود. قبرهای جد و جدّه مؤلف / مؤلفان و دیگر اعزّه و اقارب در مقبره حزین است که خود قرینه نسبت خویشی خانواده مؤلف با حزین می‌تواند باشد.

مطالب رساله به دو بخش عمده تقسیم شده است. بخش اول حاوی اطلاعاتی درباره پدر و جد حزین و تولد و تحصیل حزین است که از تاریخ و سفرنامه حزین نوشته شیخ محمد علی حزین (چاپ علی دوانی، تهران، ۱۳۷۵ ش) برداشته شده است. بدون اینکه ذکری از منبع به میان آید. حتی مؤلف رساله حالات حزین برخی جملات را بدون تازگی ندارد، بلکه در مواردی به دلیل غلط‌نویسی کاتب رساله یا بی احتیاطی مؤلف / مؤلفان در اخذ و اقتباس مطالب، بعضی نامها و واقعات جا به جا شده است. به طور مثال: در تاریخ و سفرنامه حزین نام یکی از استادان حزین، شاه محمد شیرازی آمده (ص ۱۵۲)، ولی در رساله حالات حزین محمد شاه شیرازی دارد (برگ 2 a). نام عالم نصرانی که استاد حزین بود، در تاریخ و سفرنامه حزین آوا نوس / اوانوس آمده (ص ۱۷۱، ۳۹۴) و در رساله ما اوانوس است (برگ 2 b). خود حزین می‌گوید که تخلص او بخشیده شیخ خلیل الله طالقانی است (همانجا، ص ۱۵۴)، ولی مؤلف رساله حالات حزین می‌گوید که بخشیده شیخ بهاءالدین گیلانی است (برگ 2 a).

بخش دوم رساله حاوی وقایعی است که برای حزین در حین سفر به اقامت در هند و در هند روی داده و خود حزین در تاریخ و سفرنامه متذکر نشده است. در این بخش به ویژه وقایعی که در بنارس اتفاق افتاده، برای ما تازگی دارد. چون مؤلف /مؤلفان رساله نبیره میزبان حزین در بنارس است، احتمال دارد تمام وقایعی را که نقل کرده از پدر و جد خود یا بزرگان بنارس شنیده باشد. او در این بخش هم هیچ منبع اطلاعات خود را به دست نداده است.

دید مؤلف رساله به شیخ حزین بیشتر دید «مقدس و روحانی» بودن اوست و به شخصیت شاعرانه و عالمانه او کمتر توجه داشته است. مؤلف می خواهد خوارق عادات و کرامات شیخ را نشان دهد و برتری او را بر دیگران ثابت کند. شاید در این کار از گزاف‌گویی هم به دور نبوده است، و گرنه آن مدرس یهودی که نامه‌ای به حزین در هند فرستاد، از کجا «آدرس پستی» حزین را به دست آورد؟ (برگ a 7). شاید قصد مؤلف رساله از این گونه نقل‌ها، هموار کردن زمینه برای ابراز نظر خودش بوده که در پایان آورده است و به مخالفان حزین در هند نظر داشته است. گفته مؤلف رساله که حزین هیچ گاه حرفی از انانیت نمی‌زد، چندان بر دل نمی‌نشیند. منازعت او با هند و هندیان سر همین «انانیت» بود. باری، از لابه‌لای رساله می‌توان طرز تفکر و راه و رسم زندگانی حزین را استنباط کرد. مثلاً:

الف) حزین در خانه‌های خود (در دهلی و بنارس) پرده و فرش قالی داشت (برگ 5 b; 8).

ب) حزین نسبت به انگلیسی‌ها نظر خوشی داشت (7 b; 9). نظر خوش او نسبت به انگلیسی‌ها از تاریخ و سفرنامه حزین نیز تأیید می‌شود، آنجا که با ندامت می‌گوید چرا از ایران به هند آمده و سفر به ممالک فرنگ اختیار نکرده (ص ۲۶۰).

ج) غذای معمول حزین بسیار محقر و مختصر بود. (8 a).

د) حزین با مستخدمان خود در هند حرف نمی‌زد و برای هر کار اشاره‌هایی مقرر کرده بود (8 b). او همیشه مستخدمان خوب و معقول را سراغ می‌گرفت (9 a). این نکته از رقعات حزین نیز تأیید می‌شود.

ه) حزین در هند با اعیان و امرای وقت روابط حسنه داشت، هم چون: علی گوهر ملقب به شاه عالم دوم متخلص به آفتاب (تولد: ۱۱۴۰ هـ، جلوس: ۱۱۷۳ هـ، وفات: ۱۲۲۱ هـ)؛ نواب وزیرالملک جلال‌الدین حیدر ملقب به شجاع‌الدوله (تولد:

۱۱۴۴ هـ جلوس وزارت فیض آباد ۱۱۶۷ هـ وفات ۱۱۸۸ هـ؛ راجه بلوند سنگه والی بنارس؛ راجه رام نراین صوبه دار عظیم آباد، نماینده دولت بریتانیا (گورنر جنرال) در کلکته.

مطالب پایانی رساله حالات حزین درباره وفات و مدفن حزین در بنارس است و اینکه میرزا حسن به دفن و کفن حزین اهتمامی داشت و مقبره حزین بنا کرده اوست (۱۰b). میرزا حسن همان اشرف الدوله میرزا حسن علی خان فرزند نواب صدرالدین محمد خان "فایز" دهلوی است که در رقعات حزین برخی رقعات خطاب به اوست. مؤلف رساله حالات حزین به ضبط اشعار کتیبه مزار حزین نیز اهتمامی تحسین برانگیز دارد، ولی چنین به نظر می رسد که مؤلف یا کاتب رساله را در ضبط اشعار تسامحی واقع شده است. مرحوم علی اصغر حکمت سفیر ایران در هند در کتاب نقش پارسی بر احجار هند (چاپ تهران، ۱۳۳۷ ش) گزارشی از دیدار مقبره حزین داده و کتیبه را سطر به سطر نقل کرده است (ص ۱۲۳) و در دو مورد بین ضبطها اختلاف وجود دارد.

۱. رساله حالات حزین: همی دانم مگر از دوست پیغامی رسید اینجا

حکمت: همین دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا

۲. رساله حالات حزین: سرشوریده بر بالین آسایش رسید اینجا

حکمت: سر شوریده را بالین آسایش رسید اینجا

در مورد اول ضبط حکمت درست است و در مورد دوم حق با مؤلف رساله حالات حزین است. این موضوع از عکس های کتیبه مزار حزین نیز تأیید می شود که به لطف خانم نرگس جابری نسب از هند به دستم رسیده است.

یگانه نسخه خطی رساله حالات شیخ محمدعلی متخلص به حزین در کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاهور، به شماره pf III 2 در مجموعه ای در برگ های ۱ تا ۱۰ ب قرار دارد، به خط محمد مهدی، به تاریخ ۲ جمادی الاول ۱۲۹۰ هـ در بنارس. به دنبال آن در برگ های ۱۱ الف تا ۱۶ الف رساله ای در پند و اندرز به همان خامه است که به احتمال زیاد برگرفته از کتاب اتفاق الاخوان است.

از خانم اقصی ازور، پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب، لاهور سپاسگزارم که در استنساخ نسخه به من یاری کرده اند.

### حالات شیخ محمد علی متخلص به «حزین»

مخفی و محتجب نماند که حالات آن جناب آنچه در کتب مذکور است و در اطراف و

اکتاف عالم مشهور، نه چندان است که به حوزهٔ تحریر در آید و نه آن چنان است که زبان کج مج بیان آن را به تقریر در آرد. ذات با برکات آفتاب بود و وجود ذیجود لاجواب؛ نوری بود که به لباس خاکستری [کذا:خاکی] انسانی تافته و فرشته‌ای بود که به کسوت بشری جلوه یافته. ورنه دشوار است که کسی به این کمالات موصوف و به این فضایل معروف شود.

معلوم می‌گردد و به تحقیق می‌رسد که بزرگان این بزرگ نیز همه اهل علم و جمله صاحب کمال و فضل بوده‌اند. نام پدر عالی‌قدر جناب ایشان شیخ عبدالله و اسم سامی جدّ امجد شیخ علی و موطن و مسکن قدیم اجداد کرام و آبای عظام ایشان بلدۀ [1 b] آستاراست.

شیخ شهاب‌الدین جدّ اعلیٰ از آنجا به دارالسلطنهٔ لاهیجان - که احسن بلاد گیلان است - آمد و مسکن ساخت و با فراغ خاطر پرداخت. پدر و جدّ ایشان از عمدۀ مشاهیر علما و قدوۀ جماهیر فضلا بوده‌اند. و جد امجد که «وحدت» تخلص می‌نمودند و گاه گاه فکر شعر نیز می‌فرمودند، این دو شعر از نتایج ابکار افکار ایشان نوشته می‌شود تا رونق مجموعه بیفزاید.

دل را به طاق ابروی جانانه سوختیم

قندیل کعبه را به صنم خانه سوختیم

«وحدت» چه حالت است که خوابت نمی‌برد

ما نفس خود به گرمی افسانه سوختیم

پدر عالی‌قدر ایشان نیز فاضلِ اجلّ و کاملِ اکمل بوده‌اند. پنج هزار کتب در کتبخانهٔ خود داشتند و همه به تصحیح ایشان در آمده به دست خط خاص محسّی بودند. از لاهیجان ترکِ توطن کرده به اصفهان رسیدند و با دختر عنایت‌الله اصفهانی - که از اتقیا و اخیار بود - کدخدا گردیدند و چهار اولاد میسر گردید که اوّلین آنها جناب شیخ محمدعلی حزین - علیه‌الرحمه - باشد. در سنّ شصت و نه سالگی به سال یک هزار و یک صد و بیست و هفت هجری رخت به جنت بر بستند و به جوارِ قبر منور عارف‌ربّانی مولانا حسن دانشمند گیلانی مدفون گشتند. - علیه‌الرحمة والغفران و اسکنه‌الله تعالی فی فرادیس الجنان.

ولادت با سعادت جناب شیخ محمد علی حزین - علیه‌الرحمه - [2a] به روز دوشنبه، بیست و هفتم شهر جمادی‌الآخری، به سال یک هزار و یک صد و سه هجری

در دارالسلطنه اصفهان اتفاق افتاد.

هر گاه [= چون] چهار سال از عمر بر آمد، والد ماجد ایشان اشارت به تعلیم نمود و به ملا محمدشاه شیرازی - که از اعلام روزگار بود - سپرد فرمود. در دو سال سواد خوانی و خطی میسر آمد و بسیاری کتب از فارسی و نظم و نثر و رسائل صرف و نحو و منطق تعلیم نمودند که درست اخذ فرمودند. شوق به تحصیل علوم وقتاً فوقتاً در فزونی بود. استاد بر ذهن و ذكاء تعجب می نمود.

شرح جامی بر کافیه و شرح نظام بر شافیه و تهذیب و شرح ایساغوجی و شرح شمسیه و شرح مطالع در منطق و شرح هدایه و حکمة العین با حواشی و مختصر، و تلخیص و تمام مطول و جعفریه و مختصر نافع و ارشاد و شرح اربع الاحکام در فقه و من لایحضره الفقیه در حدیث و معالم اصول و شرح تجرید و زبدة الاصول و تشریح الافلاک و چند نسخه دیگر در خدمت والد ماجد خواندند و کتاب احیاء العلوم و رسائل اصطربلاب و شرح چغمینی به خدمت شیخ بهاء الدین گیلانی - قدس سره - درس گرفتند. تخلص به لفظ «حزین» بخشیده اوشان است. و به خدمت مولانا کمال الدین محمد تفسیر بیضاوی، جامع الجوامع و امور عامه شرح تجرید و به خدمت مولانا حاجی محمد طاهر [2 b] اصفهانی کتاب استبصار شیخ طوسی و شرح لمعه دمشقیه و به خدمت شیخ عنایت الله گیلانی منطق تجرید تا کتاب شیخ الرئیس، و به خدمت امیر سید حسن طالقانی فصوص الحکم و شرح هیاکل النور، و به خدمت حکیم مسیحا کلیات قانون، و به خدمت فاضل میرزا محمد طاهر رسائل هیأت و شرح تذکره و تحریر مجسطی خواندند. از اونوس نام نصرانی - که عالم کامل دین عیسوی بود - انجیل آموختند و او از ایشان استفاده علم دین نمود و بیشتر او را الزامها دادند که جوابی از او سرانجام نشد. و هم برین طور از شعیب نام یهودی - که در دین خود عالم بی نظیر بود - توریت آموختند. و از دانشمند قدیم مجوس که او را دستور گفتندی و نیز [از] رستم نام مجوس به تحقیق اصول و فروع دین مجوس پرداختند و به خدمت آخوند مسیحا طبیعیات شفاء و الهیات و شرح اشارات و حواشی قدیم و جدید، و به خدمت مولانا محمدباقر کتاب تلویحات شیخ اشراق استفاده کردند. هم در آن ایام حاشیه بر امور شرح تجرید و رساله تحقیق و رساله منطق و رساله لواجم شریفه در تحقیق معنی وحدت و چند رساله دیگر در غوامض مسایل الهیه و رساله

۱. در متن ناخوانا؛ در تاریخ و سفر نامه حزین ص ۱۶۹ "نجات" آمده است.

موسومه به توفیق که در توافق حکمت و شریعت است و رساله توحید [از] کلام قدمای مجوس و حواشی بر شرح حکمت [3 a] اشراق و روایح الجنان و رساله ابطال التناسخ و شرح رساله کلمة التصوف بر الهیات شفا و فواید الفواد و حاشیه بر شرح هیاکل النور و رساله در مدارج حروف و ساقی نامه و فرس نامه تصنیف فرمودند و چند دواوین فصاحت آئین نیز مجتمع نمودند.

منقول است که جناب ایشان به عمر خُرد سالگی - که در آن وقت زیاده از هفت سال از سن شریف نگذشته بود - طبع موزون داشتند و گاه گاه اشعار آبدار به فکر خاص به هم می‌رسانیدند. هر چند این امر اشتها کَلّی نداشت و احتیاط و ضبط ایشان اخفای آن مناسب می‌پنداشت مگر رفته رفته و جسته جسته خبری از این امر به والد ماجد جناب ایشان رسیده بود و به باطن به این امر چند گونه سُروِ خاطر می‌افزود. هم در آن ایام روزی ایشان به خدمت پدر بزرگوار خود حاضر بودند و مجمعی از مستعدان و قبالان در آن وقت بود و هر یکی شعر خوانی می‌نمود. شخصی این مطلع ملاً محمود محتشم کاشی برخواند:

ای قامت بلند قدان در کمند تو رعنائی آفریده قد بلند تو  
 بر حُسن کلام - که ظاهر است - حضّار انجمن وجد می‌نمودند و محو خوبی‌های این مطلع بودند [3 b]. ناگاه والد ماجد ایشان خطاب نمودند و فرمودند که من شنیده‌ام که تو هم فکر شعر می‌کنی؟ اگر راست است در این زمین و قافیه فکری بکن! جناب ایشان که سر فرو کرده به سینه بودند، معاً سر برداشتند و بی غور و فکر بدیهه این مطلع به فکر خاص برخواندند:

صید از حرم کشد خَم جعد بلند تو فریاد از تطاول مشکین کمند تو  
 بفرور به سماعت این مطلع، اهل مجمع از جاهای خود برجستند و ثناها گفتند و آن قدر محو حُسن کلام شدند که از خود رفتند. و بعد از آن حُسن مطلع و بیت الغزل بر زبان آوردند. حتّی که غزل هفت شعر به طرفة العین موزون گردید. آن گاه والد ماجد جناب ایشان قلمدان عنایت فرمودند و به فکر شعر و سخن مأذون نمودند.

در عمر یازده سالگی فراغ کَلّی از تحصیل کتب درسیه مستداوله دست داد و میل خاطر عاطر به جانب دیگر علوم افتاد. ماهر و کامل هر علمی را هر جا که می‌شنیدند برای تحصیل آن به آنجا می‌رسیدند و عالم هر علمی را که در می‌یافتند برای مناظره و بحث علمی همانجا می‌شتافتند تا اینکه به تحصیل جُمله فنون و علوم شریفه پرداختند



و کوس لمن الملکی می‌نواختند. احدی را - از علمای حاضرین - یارای آن نبود [4 a] که به حضور ایشان [زبان] گشایند و به امری چون و چرا نمایند. اگر فهرست کتب مصنفه جناب ایشان نوشته شود، این مختصر گنجایش آن ندارد. هر یکی در عالم مشهور و به جهان معروف.

مع‌هذا، از ظلم نادرشاه - که محض نسیاس و از بس ناقد‌رشناس بود - دل تنگ گردیده و صورت گذران اوقات شریف ندیده، لوای عزیمت به جانب هندوستان برافراشتند و ترک وطن مناسب پنداشتند. روزی در راه به مقامی خیمه زدند که صحرایی بود ناپیدا کنار، وادبی بود پُر از خس و خار. همانجا رؤیت هلال ماه محرم رو داد و از چشم هر یکی اشک خونین به عزای امام - علیه‌السلام - برافتاد. آن جناب ارشاد فرمودند و تأکید نمودند که تا ده روز خیم به همین مقام قایم دارند و نقل و حرکت از اینجا نکنند تا اینکه عشره مبشره هم در اینجا ختم گردد و خلل در عزاداری نشود. در شب اول آن جناب به نفس نفیس بر منبر برآمده احادیث غم و الم به آن حسن و خوبی قرائت فرمودند که جمله همراهان اشک خونین از دیده روان نمودند. یک دو شخص اجنبی نیز در آن مجمع شریک عزاداری بودند [4 b] که کسی به جانب آنها اعتنائی و التفاتی نمود. هر گاه چون شب دوم آمد و مجلس آغاز گردید [4 b] یازده کسان اجنبی به نظر در آمدند و عجب آمد که در این صحرای بی پایان وجود بنی نوع انسان از کجا باشد؟

شب سوم برفت، در مجلس صد دو صد کس اجنبی به نظر رسیدند و باعث افزونی حیرت گردید. بعد اختتام مجلس یکی از آن مجمع سر برداشت و دست ادب بر سر گذاشت و عرض کرد که ماها از بنی جان باشیم و لشکری انبوه در این مقام از ماست. هر شب به مجلس می‌رسیم و اشک ریزی می‌کنیم. سردار ما خبر ورود آن جناب یافته سلام با نیاز تمام عرض می‌کند و التماس می‌دارد که خیم ملک احتشام حضور اندرون لشکر ما بر پا گردد و برکت قدم میمنت لزوم رونق بزم ما شود. ارشاد شد که یک جای انس و جن صورت نبندد و یکی از دیگری متوحش باشد، پس معاف دارند. شب چهارم سردار بنی جان خود حاضر گردید و زمین ادب ببوسید و به اصرار تمام و تمنای ما لا کلام آن جناب را در لشکر خود جا داد و ابواب فخر و امتیاز بر روی خود گشاد و لطف عزاداری - چنان که باید و شاید - زاید از [وصف] رسید. و عجب بر عجب که از فرقه جن و انسان یک جا به سر گردید. بعد انقضای عزا آن جناب خواستند که لوای عزیمت بردارند و عازم سفر شوند. سردار بنی جان کشتی‌های [5 a] جواهرات رو به رو نهاد و بر

قدم افتاد. آن جناب فرمودند که نه از این پروا [بی] است و نه برین قسم چیزها اعتنایی. اگر یکی از بنی جان که تابع وزیر فرمان تو باشد دواماً مطیع من کنی و همراه سازی که امور ضرورت به هم رساند و وقت حاجت کارها کند، مضایقه نیست. سردار بنی جان دست قبول برسینه نهاد و یکی را از قوم خود همراه داد. چنان چه آن جنّ مادام الحیات شب و روز حاضر در دولت می‌گردید و اوامر را دقتاً فوقتاً به تقدیم می‌رسانید. از آن جمله است که: روزی به ملاحظه آن جناب کتبخانه سگاکی رسید و از جانب یکی از تلامذه معروض گردید که چه حال است و طریقه کتبخانه به چه منوال؟ فرمودند که آنچه من از پیشتر می‌دانم، زیاده از آن نیافتم و ناحق تضييع اوقات گردید و امری تازه به هم نرسید.

از آن جمله است: به ایامی که نادرشاه در دهلی ستم‌ها می‌نمود، ورود مسعود آن جناب هم به همان شهر بود. جاسوسان خبر ورود آن جناب به او رسانیدند و از این راز آگاهش گردانیدند. فی الفور جمعی را برگماشت و طلب آن جناب را در رأی خود مناسب پنداشت. مردم این حال را عرض نمودند. آن جناب فرمودند: قدرت خدا ببینید و غم مخورید! این بفرمودند و حصارى گرداگرد بر زمین [5 b] کشیدند و این آیه کریمه برخواندند: وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَهُم فُهُمْ لَا يَبْصُرُونَ. و این آیه [9] از سوره یاسین است که آن حضرت - صلی الله علیه و آله و سلم - در شب هجرت بر قریش خوانده از، دولت خانه به غار تشریف برده بودند که قریشان کور شدند و ندیدند. پس به برکت آیه کریمه فرستادگان نادرشاه آن جناب و همنشینان را که داخل حصار بودند، اصلاً ندیدند و به پادشاه تکذیب مخبر اوّل بیان کردند. حکم پادشاهی شد که مخبر را قتل سازند که بار دیگر کسی خبر غلط نرساند. آن جناب رقعہ به نادر شاه بدین القاب نوشته فرستادند که: نادرقلی بداند آن خبر صحیح بود! مخبر را نکش، مگر حق تعالی مرا از شر تو در نگاه مردم تو مخفی و محفوظ داشت و همیشه [= هرگز] دست تو به من نخواهد رسید و شرمندگی حاصل خواهد گردید.

و از آن جمله است که: هر گاه [= چون] از دهلی برخاستند، مکانی که در آن تشریف داشتند پرده و فروش آن همه به مالک مکان واگذاشتند و فرمودند: مکانی را که چند روز در آن آرام یافته شود چگونه برهنه گذاشته آید؟

و از آن جمله است که: هر گاه [= چون] رونق افروز بنارس گردیدند [6 a] پیش خیمه و مردم از پیشتر رسیدند. در آن ایام هیچ کس از مغول مثل جناب جد امجد

مرحوم<sup>۱</sup> مقتدر و صاحب مال و زر نبود. پس جناب جدّ امجد به استقبال آن جناب پرداخته به خانه خود آوردند و دعوت‌های شایسته کردند. آن جناب نظر به خصوصیت‌های برادرانه که از هم‌قومی و هم‌وطنی از ولایت مربوط و مضبوط بود. قبول فرمودند و قیام [= اقامت] نمودند.

هم در آن ایام قحط عظیمی در بنارس افتاد و جان‌های مردم بسیار از بسیار بر باد داد. مردم شهر به آن جناب ملتجی شدند که اگر از راجه بلوند سنگه والی بنارس که نیازمندان حاضر حضور می‌شود. در باب معافی محصول غله جات که در گنج‌ها و گذرها و غیره گرفته شود، اشارتی فرموده آید، غالباً [= به احتمال بسیار] فی الجمله ارزانی رو نماید. فرمودند که من به خاطر شما خواهم گفت، مگر او در حقیقت زر دوست است، غالباً قبول نخواهد کرد. آخر روزی راجه به ملازمت حاضر گردید و به حضور اقدس رسید. آن جناب استدعای مردم و رعایا را بیان فرمودند و سفارش‌ها در باب معافی محصول غله نمودند. آن زر دوست اصلاً التفات بر کلام فیض [ظ: + ترجمان] آن جناب نکرده عرض کرد که: چند هزار روپیه بابت این رقم در دیون است، من که به سرکار نواب شجاع‌الدوله نوشته‌ام، شامل و داخل است، آینده [6 b] هر چه مرضی مبارک باشد. آن جناب سکوت فرمودند. هر گاه او رخصت شد، به زبان فیض ترجمان ارشاد گردید و به خدام خاص حکم رسید که به حجره خاص که برای عبادت الهی مخصوص و موضوع، رفته ببینند اگر زری یافته شود حاضر آرند. مردم هر گاه به حجره متبرکه رفتند همان قدر صُره‌های زر سر بسته یافتند که راجه تعداد کلّ محصول سالانه عرض کرده بود. پس به حکم والا آن زرها به نزد آن زر دوست فرستاده چھتی [= نامه] معافی محصول تمام سال حاصل کرده به رعایا عنایت فرمودند و بار منت و احسان بر روی خلق الله گشودند و عالمی را از زحمت گرانی غله مطمئن ساختند و به این فیض عام خلقی را نواختند.

و از آن جمله است که: روزی خطی در دست حق پرست آن جناب بود که وضع حروف و لفافه آن متغایر به نظر می‌در آمد و آن جناب آن را می‌گشادند و می‌خواندند و متبسّم می‌شدند. بعضی از مقریین حال آن خط پرسیدند و به دریافت وجه جسارت کردند. ارشاد شد که به هنگامی که عازم هندوستان بودم، گذار من به مقامی شد که تمام

۱. یعنی جدّ امجد مؤلف رساله حالات‌حزین.

مسکن یهودیان [بود] و عالمی زبر دست از آن قوم مدرسِ مدرسه بود. چون شنیدم، آن مقام را به وقتی دیدم که عالم تلامذه را درس می‌داد و بابِ فیض علم بر روی آنها می‌گشاد و من که دخلی در توریت و در زبان عبرانی [7 a] داشتم، به مقامی از آن عالم خطا واقع شد. من گفتم که چرا کلام خدا را غلط می‌کنی؟ او گفت که تو کیستی؟ آیا از مایی یا غیر؟ من گفتم که من محمدی‌ام. او گفت که تو را به علم من چه دخل است؟ من گفتم که هنگام تحصیل هر قسم علوم عبرانی هم تحصیل کرده بودم و توغلی به توریت می‌نمودم. او متحیر شد و گفت که صدق و کذب میان ما و شما آن گاه واضح شود که نسخه دیگر به هم رسد و آن به کتبخانه پادشاه است. سردست [= به این زودی] به هم نخواهد رسید. من گفتم که قریب‌تر به هندوستان می‌روم، اگر متعاقب امری متحقق شود، خبر به من رسانید و از حقیقت حال آگاه گردانید. این بگفتم و من به این طرف آمدم. اینک بعد مدت دراز آن عالم این خط فرستاد و انصاف را از دست نداد و چون که کج بحث و سخن پرور نبود، بعد ملاحظه نسخه دیگر تصدیق کلام من نمود. جای غور است که فی الحال اگر کسی چند علوم متداوله و بعضی از کتب معمولی درسیه می‌خواند و قدری از آن یگونی می‌داند، کلاه فخر بر آسمان می‌افکند و مثل خود دیگری را نمی‌پندارد و آن جناب که عالم کل علوم شریفه بودند، حرفی از انانیت گاهی [= هرگز] نمی‌فرمودند. این بلندی حوصله و عالی ظرفی الحق که مخصوص ذات با برکات آن جناب بود. اللهم اغفره.

از آن جمله است که: هرگاه آن جناب رونق بخش بنارس [7 b] شدند، نواب گورنر بهادر از کلکته عرض داشت نوشت و یکی از انگریزانِ جلیل‌الشأن را به سفارت بر گماشته مع اکثر تحایف انگلستان فرستاد. خلاصه مضمون عرض داشت آن بود که به ورود مسعود درین ملک باعث افتخار و موجب عزت و وقار جمله رئیسان هندوستان شد. مگر وجهی برای کفاف اوقات به نظر ظاهر دیده نمی‌شود. اگر اجازت باشد قدری برای مصارف خدمت‌گاران از جانب پادشاه انگلستان مقرر گردد؟ هر گاه سفیر رسید و به باریاب ملازمت گردید، توقیرش فرمودند و به عزت و احترام او افزودند و به جواب عرض داشت، شقه بدین خلاصه صدار یافت که این همه آثار نیک ترقی ملک و دولت شماست. من بسیار از این تواضع و اخلاق شما راضی شدم. مگر اخراجات بی حساب ما را جز خزانه کرم الهی کسی کفاف نمی‌تواند کرد. اگر محاط و مقید به یک وضع و تعداد بودی، کسی از اهل ملک و مال متکفل آن می‌شدی و آن چه ممکن بودی مقرر

کردی.

شاه ما را ده دهد منت نهد رازق ما رزق بی منت دهد  
اگر از همت بلند و حوصله ارجمند و نفاست طبعی و پاکیزه مزاجی و عالی دماغی و  
سیر چشمی یک یک حرف نوشته آید، کتابی ضخیم شود.

از آن جمله است که: دو صد مُغَل ولایتی دو رویه بر دسترخوان که [8 a] سرچشمه  
فیض و احسان بود، دو دفعه غذاهای نفیسه و اطعمه عمده می خوردند. خوراک ده  
هندوستانیان به خوراک یک یک ولایتی نمی رسد. و خود آن جناب در یک پیاله خُرد  
قدری شوربا و دو سه پُهلکه<sup>۱</sup> روبرو می داشتند. پس کریم این را می گویند که جمعی را  
خوراند و خود نخورد.

و از این جمله است که: هر گاه راجه بلوند سنگه والی بنارس به شرف ملازمت  
مشرف می گردید، بعد رخصت او تمام فروش را تبدیل می کردند تا آثار نجاست کفر  
باقی نماند.

و از آن جمله است: شخصی از هزل گویان اله آباد دیوان خود را به نظر اصلاح به  
ملاحظه اقدس در آورد و در خواست کرد که اگر فرصت اصلاح بالاستیعاب نباشد از  
راه لطف و کرم اشعار مخدوش، نقاط به قلم خاص داده شود که آن را دیده، فکر ثانی  
کنم، خواه آن قدر اشعار را دور سازم. آن جناب اول دیوان را به نظر اجمالی ملاحظه  
نمودند، آن گاه عذر عدیم الفرستی خود فرمودند. او مبالغه کرد. هر چند آن جناب انکار  
فرمودند، او اصرار می نمود. آخر دیوان را برگردانیده، یک نقطه بر عنوان آن داده واپس  
دادند و این نکته بود که گویا تمام دیوان قابل نقطه دادن است.

و از آن جمله است که: گاهی [= هیچ گاه، هرگز] با خدام و حواشی تکلم فرمودند.  
همه کارها بر اشارت مقرر بود [8 b]. هر یکی ادراک آن می نمود. شبی شغل کتاب بینی  
داشتند - و آن مشغله را بهتر بر تکلم بیهوده می پنداشتند - که ناگاه گل شمع برافتاد و  
تمام فرش و قالین و خیمه و سموری را از آتش سوزان بر باد داد و آن جناب کتاب در  
دست گرفته، بیرون برآمدند و صدا به احدی ندادند. بعضی مقربین عرض کردند که  
حضور چرا به کسی آواز ندادند و چه سبب بود [که] کسی را از بیرون برای فرو کردن  
آتش نطلبیدند. ارشاد شد که برای این قدر مالیت قلیل چرا تخاطب یا آواز خلاف

۱. پُهلکه، کلمه اردو به معنی نان تنک شبیه نان لواش اما گرد.

عادت جایز می‌داشتیم و چسان بد خوابی و بی‌آرامی آنها - که غالباً اکثری به خواب رفته باشند - مناسب می‌پنداشتیم. خدایی که آن همه سامان عطا کرده بود، باز خواهد داد و بار منت خواهد نهاد.

و از آن جمله است که: روزی مگسان هجوم کردند. آن جناب این مصراع از زبان فیض ترجمان فرمودند:

رمضانی مگسان می‌آیند

«رمضانی» نام یکی از خدمت‌گاران بود، گفت:

ناکسان پیش کسان می‌آیند

سوی شاه عالم حضرت عالی گوهر پادشاه تعظیم کسی گاهی نکردند. و نواب شجاع‌الدوله بهادر که به فیض آباد می‌رفتند، برای ملاقات رخصت حاضر شدند و عرض کردند که به فیض آباد می‌روم. اگر چیزی از اسباب آنجا پسند خاطر اقدس باشد [9 a] ارشاد گردد که از آنجا ارسال دارم. فرمودند که حاجتی نیست. نواب اصرار کردند. ارشاد شد که اگر چند خدمت‌گاران معقول به هم رسند بفرستند. نواب را اگر چه این فرمایش محقر به دل ناپسند گردید و بدو ملالی به ظاهر به خاطر رسید، مگر سکوت نمودند و لب نگشودند. هم در این اثنا آن جناب به جانب یکی از خدام - که حاضر بود - دیدند و قدری متبسم شدند و بعد از آن قدری سرکه پیشانی [= ناراحت، عصبانی] شدند که چین بر جبین مبین رسید. آن خدمت‌گار معاً به خانه باغی که پیش نگاه بود، ورود نمود و گرداگرد درختان انار گردش کرد. آخر بیخ انار به غور تمام برچید و آن را به آب شست و نصف نصف آن را بر زمین انداخت و نصفی را بشکست و دانه‌ها برآورده در طشتی گذاشته به حضور پیشکش کرد. آن جناب دانه [ای] تناول می‌فرمودند و با نواب گفتگو می‌نمودند. آخر نواب رخصت شدند و خدمت‌گار را خفیه گفتند که به خیمه گاه حاضر گردید [گردد]. نواب از حال گذشته استفسار فرمودند و وجه گردیدن گرداگرد درختان با دیگر امور ما يتعلقها دریافت نمودند. عرض کرد که آن جناب با کسی از خدام تکلم نمی‌فرمایند. این که تبسم کردند و به جانب باغ دیدند، مراد از انار بود. آن که سرکه پیشانی شدند، مراد از انار ترش بود. من که بعد گردش چند پاره بیخ انار از [کذا: بر]، [9 b] چیدم، دیدم که هر کدام درخت محاذی تر از [= به] آفتاب است، میوه هم‌چو درخت شیرین و شاداب می‌باشد؛ و آن که اول شستم، به جهت اینکه گرد و غبار دور شود و سرد گردد و آن که نصف نصف بر زمین انداختم به سبب اینکه سمت ثانی

میوه که از آفتاب به حجاب می‌باشد، قاش و مغز دانه آن خوب نمی‌شود. و نواب او را رخصت کردند و دانستند که البته این چنین خدمت‌گاران کنایه فهم کجا به هم رسند. و از آن جمله است که: هر گاه نواب شجاع‌الدوله بهادر به اراده جنگ انگریزان از راه بنارس روانه بکسر می‌شدند، اول به حضور آن جناب آمدند و استدعای دعای فتح نمودند. آن جناب فرمودند که من شما را به جای پسر دوست می‌دارم. مشوره من آن است که تو قصد به جنگ این قوم مکن و برگرد و من جنگ این قوم به چشم خود جا به جا دیده‌ام. نواب را ناگوار گذشت و قبول نکرد و جنگید. آخر آن چه از این قوم دیدنی بود، دید.

هر چند آن جناب بر کلام منظوم گذرانیده پادشاه عالی گوهر به نظر عدم فرصت اصلاح فرمودند، مگر تخلّص پادشاه که به لفظ «آفتاب» است، بخشیده آن جناب است. زهی علم و فضل آن جناب که اگر کسی مساله‌ای پرسید، به جواب آن یک رساله می‌شد. اگر کسی شمار کند ایام عمر شریف کم و تصنیف کتب تصنیف شریف [کذا] زیاده از آن بر آید. دیوان فیض عیان آن جناب که در حوض [= متن] به قلم یکی از تلامذه مرقوم و بر حواشی به قلم فیض رقم خود [a 10] به خط شفیعاً تحریر فرموده بودند، نزد برادرم میرزا محمد صادق خان مرحوم بود. مگر هر گاه اسبابشان در لکهنو غارت رفت آن دیوان هم خدا داند که از کجا به کجا رسید؟ راجه رام نراین صوبه دار عظیم‌آباد غزها برای اصلاح به حضور والا به بنارس می‌فرستاد و مزین به اصلاح می‌گردید و به نظر انور می‌رسید. در ایام حیات فرصت احضار نیافت. هر گاه آن جناب [به] اعلیٰ علیین شتافتند، راجه از عظیم‌آباد به بنارس آمد و بر سر قبر انور - که در درگاه معروفه فاطمه علیها السلام است - حاضر شد. دیوان باعث عنوان [!] در دست داشت و می‌گریست. ناگاه از هوا دیوان برگشاد و این بیت اول بر صفحه به نظر آمد:

دیرآمدی و از تو بس این [کار] دور بود      دامن فشاندنت به مزارم ضرور بود  
آن گاه نذر و نیاز بسیار ادا ساخت و به انعام و اکرام فقرا و مساکین را نواخت.  
هنگامی که گلها به دست خود بر قبر منور می‌انداخت، ورق دیوان وا شد و این شعر برآمد:

آهسته برگ گل بفشان بر مزار ما      بس نازک است شیشه دل در کنار ما  
گویند که هرگاه آن جناب جنت نصیب گردید و وقت موعود در رسید، تغسیل و تجهیز و تدفین به اهتمام میرزا حسن صاحب مرحوم به عمل آمد و آن گنج را در زیر

روضه منوره معروفه فاطمه - عليها السلام - پیوند خاک کردند. تعویذ قبر [10 b] برابر زمین است و این اشعار بالای آن بر سنگ کنده شده است.  
بربالین قبر:

روشن شد از وصال تو شب‌های تار ما صبح قیامت است چراغ مزار ما  
و آن چه بر تعویذ قبر شریف کنده شده، این است:  
زبان دانی محبت بوده‌ام، دیگر نمی‌دانم  
همی دانم مگر از دوست پیغامی رسید اینجا<sup>۱</sup>  
حزین از پای ره پیما بسی سرگشتگی دیدم  
سرشوریده بر بالین آسایش رسید اینجا  
در جوار قبر منور، قبور جد و جدّه‌های من و دیگر عزیز و اقارب و مقبره سنگ سرخ  
دیوار شبکه دار نو ساخت میرزا حسن صاحب موجود است. اللهم اغفرهم.  
در هندوستان همیشه درگاه‌ها از حضرات - علیهم الصلوة - مردم ساخته‌اند، مگر  
درگاه جناب سیده - علیها السلام - در بنارس مخصوص ایجاد آن جناب بود که موجود  
است.  
تمام شد به تاریخ دوم جمادی الاول ۱۲۹۰ به مقام بنارس، عدالت کهنه، به قلم بنده  
محمد مهدی.

۱. برای اختلاف ضبط به پیشگفتار مصحح رجوع شود.